هفت جهان

پیام «باراک اوباما» برای مرگ «ایبرت»

تنها منتقد دارنده «پولیتزر» درگذشت

● **شرق:** برای کسانی که سینمای جهان را دنبال می‌کنند نام «راجر ایبرت» منتقد شناخته‌شده هالیوود نامی آشنا بود؛ منتقدی که اگر نقدی برای فیلمی می‌نوشت حتما مورد توجه قرار می‌گرفت و البته تنها کسی که در عرصه نقد سینمایی جایزه «پولیتزر» را دریافت کرد. راجر ایبرت شامگاه ۱۵ فروردین - ۴ آوریل - در شیکاگو در ۷۰ سالگی درگذشت. ایبرت از سال ۲۰۰۲ با سرطان غده تیرویید مبارزه می‌کرد و در چند سال اخیر از طریق یک دستگاه حرف می‌زد. آخرین برنامه تلویزیونی که نام او را با خود داشت مجموعه «راجر ایبرت برنامه در سینما را تقدیم می‌کند» تولید شبکه پی‌بی‌اس بود که او در آن با یک چانه مصنوعی حضوری کوتاه داشت و مسوولیت نقد فیلم‌ها برعهده منتقدان دیگر بود. اما مرگ او آنچنان ناگهانی بود که جامعه هنری و فرهنگی آمریکا را تحت‌الشعاع قرار داد. او دو روز پیش آخرین پیامش را روی صفحه وبلاگش که نقدهایش را در آن می‌نوشت؛ منتشر و اعلام کرده بود باوجود بازگشت بیماری سرطانش، باز خواهد گشت: منظورم این است که جایی نمی‌روم و کاری را می‌کنم که همیشه آرزو داشتم انجام دهم: فقط فیلم‌هایی را نقد می‌کنم که بخواهم نقدشان کنم. با انتشار خبر درگذشت این منتقد مشهور چهره‌های شناخته‌شده‌ای واکنش نشان دادند. یکی از این چهره‌ها باراک اوباما رییس‌جمهوری آمریکا بود که با صدور اطلاعیه‌ای نوشت: من و میشل از شنیدن خبر درگذشت راجر ایبرت غمگین شدیم. برای نسلی از آمریکایی‌ها- و به ویژه اهالی شیکاگو- راجر نماد فیلم بود. ایبرت سال ۱۹۶۷ منتقد فیلم شیکاگو سان تایمز شد. او یک سال قبل از آن به عنوان نویسنده به این روزنامه پیوسته بود. ایبرت و همکار و دوستش جین سیسکل در سال ۱۹۷۵ برنامه «Sneak Previews» را راه انداختند که اولین برنامه تلویزیونی با موضوع نقد فیلم بود. اشکال مختلف این برنامه در ادامه هفت نامزدی جایزه امی به همراه داشت. ایبرت از دهه ۶۰ فیلم سال خود را معرفی کرد.

چهره روز

الیزابت دوم «بفتا» دریافت کرد

● **شرق:** مهم‌ترین جایزه سینمایی انگلستان به دلیل حمایت دایمی الیزابت دوم ملکه انگلستان از سینما و تلویزیون بریتانیا به او اهدا شد. ملکه انگلستان جایزه بفتای خود را در مراسمی رسمی در کاخ اصلی در ویندوزر از «سرکنت برانا» بازیگر سرشناس سینما و تئاتر دریافت کرد. به گزارش بی‌بی‌سی جهانی «جورج لوکاس» کارگردان سینمای هالیوود، «یان مک‌کلین»، «جولین فیلوز»، «مینی درایور» و «ریچارد کورتیس» از میهمانان مراسم اهدای جایزه بفتا به ملکه بریتانیا بودند که از اهدای آن به او شگفت‌زده شده بودند.

سرخط

از پیش‌بینی اسکار تا حمله اراذل

● **شرق:** اتفاق‌های فرهنگی و هنری در تعطیلات نوروزی بازنایستادند. با توجه به تعطیلات دو هفته‌ای این ایام و منتشر نشدن رسانه‌های مکتوب، مروری بر برخی از رویدادهای این حوزه داشتیم. یکی از رویدادهای جهانی که همزمان با ایام نوروز ایرانی است، برگزاری روز جهانی تئاتر ۲۷ مارس برابر با هفتم فروردین است. این روز که هر ساله با پیام یکی از اهالی تئاتر برگزار می‌شود؛ پیام امسال خود را به «داریو فو»، نمایشنامه‌نویس، کارگردان، بازیگر و طراح صحنه ۸۷ ساله ایتالیایی نوشته است.سعدی افشار از آخرین بازماندگان سیاه بازی؛ در چند سال گذشته به دلیل پوکی استخوان، شکستگی کمر و پا و عفونت ریه بارها به بیمارستان منتقل شده است. او از دوم فروردین نیز به مدت پنج روز در بیمارستان بستری شد.حمید فرخ‌نژاد که سیمرغ بلورین بهترین بازیگر مرد را برای فیلم «استرداد» در سی‌ویکمین جشنواره فیلم فجر دریافت کرد، در آخرین روزهای زمستان سال ۹۱ مورد حمله اراذل مسلح قرار گرفت.

وب‌سایت سینمایی «Rope of Silicon» در بخش پیش‌بینی برندگان اسکار ۲۰۱۴ از اصغر فرهادی برای نگارش فیلمنامه «گذشته» نام برد و او را در مقام چهارم قرار داد.

بوم‌سفید

در سوگ احمد اسفندیاری نمی‌گریم

بهرام دبیری
نقاش

«چگونه می‌شود به آنکه می‌رود این سان صبور، سنگین و سرگردان فرمان ایست داد.» خیمه شب‌بازی، پرده‌ای سیاه می‌پوشاند تمام هستی ما را. نادانی بزرگ از معصومیتی جانکاه. قطع ارتباط، بی‌خبری. در روزگار بزرگ ارتباطات بی‌معنا، بی‌حاصل، نه از گذشته، نه از تاریخ، نه از آنها که در گوشه‌های خاموش خویش برای ما فرهنگ می‌سازند، بی‌هیچ امیدی.

گم شده میان باوری کور از تاریخی موهوم اما سرفراز، میان بی‌خبری و ناشناسی از آنچه می‌گذرد، که من، که تو باید بدانی‌اش و نمی‌دانی‌اش.

در سوگ محمود جوادی‌پور و احمد اسفندیاری نمی‌گریم، در سوگ نادانی و بی‌خبری مردمانی می‌گریم که آن پرده سیاه، دیواری برای ندیدن و ندانستن و نشناختن، برای راهی که بر نادانی بسته است.

از مردمان، از فرهیختگان و نقاشان جوان می‌پرسم: «چه می‌دانید از احمد اسفندیاری؟» پرده سیاه راه را می‌بندد. سکوت. هیچ‌کس نیست، هیچ‌کس نبوده است. نه شاعری، نه نقاشی، نه اندیشمندی، نه آوازه‌خوانی و نه موسیقیدانی و نه نوازنده‌ای. احمد اسفندیاری از آنها بود که آغازکننده راهی‌اند برای کشف جهانی نو بر بوم‌های ناسازگار. بینندگان گرفتار در پرده سیاه خبری. تنها راه گشوده راهی به مجاز دیگران، جهانی‌ها، اینترنت، دوبی، آکشن، کیوریتور، کالکتور، ایونت، دلار و البته برج‌العرب.

شاملو گفت: «ای کاش می‌توانستم بر دوش خود بنشانم این خلق بی‌شمار و به گرد بسیط خاک بگردانم تا باورم کنند.» اما «برای آنکه نمی‌داند، برای آنکه نمی‌خواند، تو بی‌نشانه‌ترین باش ای یگانه‌ترین.»

۷ مرگ در ۱۴ روز؛ سهم هنر از نوروز ۹۲

«هفت‌سین» عزادار فرهنگ و هنر

محمود عبادیان

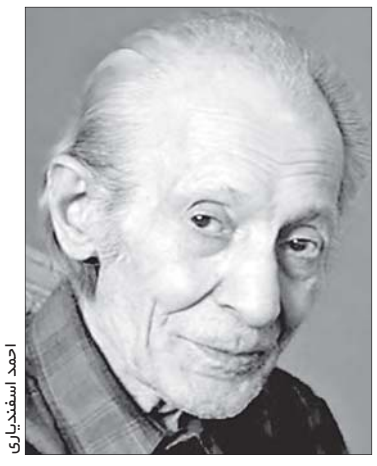

احمد اسفندیاری

هوشنگ کاووسی

فرزانه ابراهیم‌زاده: احمد اسفندیاری، هوشنگ کاووسی، عسل بدیعی، سیدمحمدحسین رحمتی، محمود عبادیان، ابوالفضل فیاضی و حمید غبرانژاد هفت هنرمند و فرهیخته‌ای بودند که هفت‌سین اهالی فرهنگ‌وهنر ایران با انتشار خبر درگذشتشان طعم و رنگ مرگ گرفت. نخستین گزارش بعد از تعطیلات نوروز همیشه باید گزارشی پر از امید و خبرهای شاد از رویدادهایی باشد که در نوروز اتفاق افتاده است و پس از آن رخ می‌دهد. اما فرهنگ و هنر ایران سالی پر از خبر درگذشت را آغاز کرد. هنر از نخستین روز سال با انتشار خبر درگذشت احمد اسفندیاری و دکتر هوشنگ کاووسی به عزا نشست. هر چند سال ۹۱ نیز با خبر درگذشت جلال ذوالفنون و حسین سمندری از هنرمندان موسیقی همراه شد؛ اما در چند سال اخیر هیچ نوروزی هنر ایران اینگونه در سوگ اهالی‌اش ننشسته بود. در آخرین روز سال ۹۱ احمد اسفندیاری هنرمند نقاش دارفانی را وداع کرد. روز اول فروردین دکتر هوشنگ کاووسی به دیار باقی شتافت. سید محمد حسین رحمتی (عکاس) و ابوالفضل فیاضی (کارگردان و بازیگر تئاتر دو هنرمند دیگری بودند که در روزهای نخستین سال خبر درگذشتشان شنیده شد. اما خبر مرگ مغزی و درگذشت عسل بدیعی بازیگر سینما خبر دیگری بود که جامعه هنری را شوکه کرد. دکتر محمود عبادیان مترجم و استاد فلسفه اهل فرهنگ دیگری بود که خبر درگذشتش همزمان شد با خبر درگذشت حمید غبرانژاد استاد نقاشی خط که در روز سیزدهم نوروز این عدد را به هفت رساند. هرچند خبرهای درگذشت منحصر به فرهنگ و هنر ایران نبود و خبر درگذشت چندین هنرمند غیرایرانی هم در ۱۶ روزی که از سال ۹۲ گذشته منتشر شده است؛ درگذشت راجر ایبرت منتقد نام آشنای هالیوود مهم‌ترین آن بود.

آخرین بازمانده دوره‌گذار نقاشی

احمد اسفندیاری یکی از آخرین بازماندگان پیشگامان نقاشی مدرن ایران بود که در نخستین ساعت‌های سال ۹۲ پس از یک دوره بیماری درگذشت. او از جمله هنرمندانی بود که بعد از ۱۳۰۰ سال قالب قدیمی نقاشی و نگارگری ایرانی را در مدرسه هنرهای مستظرفه و بعد از آن دانشگاه هنرهای زیبا شکستند و در قالب سبک‌های جدید اروپایی آوردند. اسفندیاری از شاگردان با واسطه کمال‌الملک بود و نقاشی را از یکی از شاگردان او آموخت. اسفندیاری از نخستین دانش‌آموختگان رشته نقاشی دانشگاه هنرهای زیبا بود و برای پروژه پایانی، تابلویی با موضوع «باشگاه افسران» را نقاشی کرد. او در اوایل سال ۱۳۲۸ در نمایشگاه گروهی انجمن فرهنگی ایران و فرانسه به همراه حسین کاظمی، محمود جوادی پور و مهدی ویشکایی شرکت و در پایه‌گذاری گالری «آپادانا» (نخستین گالری خصوصی در ایران) همکاری کرد. از احمد اسفندیاری به عنوان هنرمند پیشگام هنر نوگرای ایران یاد می‌شود و او توانسته در طول سال‌های فعالیتش ده‌ها نمایشگاه داخلی و خارجی از آثارش برگزار کند و جوایزی بی‌شمار به دست آورد.

خالق « واژه فیلمفارسی»

دکتر هوشنگ کاووسی که مدتی بود بیمار بود، از چند روز پیش از نوروز در بخش آی‌سی‌یو بیمارستان کیان بستری شد. دیداری که با این منتقد سرشناس سینمایی داشتیم، در یکی از آخرین شماره‌های پیش از نوروز منتشر شد. اما درست در نخستین روز از سال ۹۲ لابه‌لای خبرهای تبریک نوروزی خبر کوتاهی رسید؛ هوشنگ کاووسی هم درگذشته است و قلمی که سال‌ها به نقد سینمای ایران و خارج از ایران مشغول مانده بود برزمین ماند. امیرهوشنگ کاووسی متولد ۱۳۰۴ در تهران و فارغ‌التحصیل مدرسه سینمایی «ایدک» و دانشگاه «سوربن» پاریس بود و به عنوان نویسنده، منتقد سینما و کارگردان در سینمای ایران فعالیت داشت. اصطلاح «فیلمفارسی» کلمه‌ای است که او در مورد گونه‌ای از سینمای ایران که در دوره گذشته جریان داشت به کار می‌برد. کاووسی به‌عنوان کارگردان فیلم‌هایی چون «ماجرای زندگی»، «۱۷ روز به اعدام» و «خانه کنار دریا» را ساخته است و مدیرمسوولی مجله «هنر و سینما» را بر عهده داشته است. پیکر این منتقد و کارگردان قدیمی سینما و از پیشگامان نقد سینمای ایران، ۵ فروردین ماه از مقابل تالار وحدت به سمت قطعه هنرمندان بهشت زهرا (س) تهران تشییع شد.

بودن یا نبودن، مساله عسل بدیعی

در روزهای پایانی تعطیلات بود که یکی از هنرمندان سینما در پیامکی از دوستانش خواست برای عسل بدیعی بازیگر نام آشنای سینما و تلویزیون دعا کنند. پیامکی ناباورانه دست‌به‌دست چرخید. اما در کمتر از یک روز از آمدن این خبر بود که خبر ناگوار رسید: عسل بدیعی به دنبال مسمومیت دارویی دچار مرگ مغزی شد. همزمان با انتشار این خبر ناقص، بازار شایعات هم داغ شد و هر کسی اظهارنظری کرد. شایعاتی که با اعلام تصمیم خانواده بدیعی برای اهدای اعضای حیاتی بدن او به بیماران نیازمند فروکش کرد. رضا داوودنژاد همسر خواهر بدیعی در یادداشتی به خبرگزاری ایسنا با عنوان لطفا اگر مرهمی نیستید، دردی اضافه نکنید... این تصمیم خانواده را که خواست خود عسل بدیعی بود گفت. پیکر عسل بدیعی سیزدهم فروردین به بیمارستان مسیح دانشوری منتقل شد و هفت عضو اصلی بدن یعنی قلب، ریه‌ها، کلیه‌ها، لوزالمعده و کبد به هفت بیمار نیازمند اهدا شد تا او نخستین نقش سینمایی را که بازی کرده بود جاودانه کند. بدیعی در نخستین نقش سینمایی خود در فیلم بودن و نبودن نقش دختری را بازی کرده بود که احتیاج به پیوند قلب داشت. او سال گذشته هم با حضور در بیمارستان مسیح دانشوری فرم اهدای اعضا را امضا کرده بود. بدیعی در آخرین نوشته خود در صفحه اختصاصی‌اش نوشته بود: «حس می‌کنم از گور برخاسته‌ام... تولدی در راه است و بوی عطرش در فضایم جاریست.» البته سایر ارگان‌های قابل پیوند مانند قرنیه‌های دو چشم و برخی از مفصل‌ها هم به بانک اهدای عضو منتقل شد. براساس تصمیم خانواده او تشییع پیکرش روز یکشنبه ۱۸فروردین از مقابل تالار وحدت برگزار می‌شود. مراسم ختم او هم که به درخواست رییس سازمان صدا و سیما قرار بود در مسجد بلال باشد، به میدان نور در میدان فاطمی منتقل شد. عسل بدیعی متولد ۱۳۵۶ در تهران بازی در سینما را با فیلم بودن و نبودن کیانوش عیاری آغاز کرد. وی در رشته علوم تغذیه تحصیل کرده بود. از دیگر کارهای او می‌توان به این فیلم‌های سینمایی اشاره کرد: (۱۳۷۸) دست‌های آلوده (سیروس الوند)، (۱۳۷۹) هفت پرده (فرزاد موتمن)، (۱۳۷۹) از صمیم قلب (بهرام کاظمی)، (۱۳۸۲) شمعی در باد (پوران درخشنده)، (۱۳۸۴) پروانه‌ای در مه (محمدجواد کاسه‌ساز)، (۱۳۸۵) سربلند (سعید تهرانی) و (۱۳۸۷) روز هشتم. این هنرمند جوان یک فرزند پسر به نام جانیار داشت.

مترجمی که به قطعه نام‌آوران نرسید

عدم صدور مجوز دفن در قطعه نام‌آوران یکی از مسایلی بود که از سال ۹۱ به سال ۹۲ هم آمد و استاد محمود عبادیان مترجم و استاد فلسفه که ۱۱ فروردین‌ماه به علت کهولت سن در منزلش درگذشت، به دلیل عدم صدور مجوز به بهانه تعطیلات در قطعه ۳۱۶ بهشت زهرا (س) در ردیف ۱۲۸، شماره ۴۳ به خاک سپرده شد. عبادیان متولد سال ۱۳۰۷، استاد بازنشسته گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی، عضو هیات علمی دانشگاه مفید قم و عضو گروه فلسفه فرهنگستان هنر ایران و یکی از مهم‌ترین مترجمان فلسفه در ایران بود. عبادیان بیش از ۳۰عنوان کتاب فلسفی و ادبی ترجمه یا تالیف کرده‌است. رساله منطقی فلسفی «ویتگنشتاین» اولین‌بار توسط او به زبان فارسی ترجمه شد.

هنرمندانی که در سکوت رفتند

سید محمد حسین رحمتی از هنرمندان عکاس استان قم یکی دیگر از هنرمندانی بود که در نوروز از دنیا رفت. او در سال ۱۳۳۹ در قم متولد شد و عکاسی و نقاشی را از سال ۱۳۵۲ آغاز کرد و علاوه بر عکس‌های شخصی، عکس‌هایی از مردم کوچه و بازار و طبیعت را به ثبت رساند. این هنرمند عکاس، همزمان با انقلاب اسلامی با ساخت لابراتوار کوچکی در منزل، عکس‌هایی را که از قیام مردم ثبت کرده بود، ظاهر کرد و به دست انقلابیون رساند. حمید غبرانژاد از هنرمندان عرصه خوشنویسی و نقاشی‌خط و یکی از شاگردان محمد احصایی ۱۱ فروردین در سن ۵۵سالگی بر اثر ایست قلبی درگذشت. کتابت قرآن به خط نستعلیق از جمله مهم‌ترین دغدغه‌های زنده‌یاد غبرانژاد بود که از مدت‌ها پیش به این کار اشتغال داشت و در روزهای آغازین سال جدید با سفر به شمال کشور قصد داشت با پایان کتابت جزء سی‌ام، این قرآن نفیس را برای چاپ آماده کند. این خوشنویس از اندک هنرمندانی بود که به سبک میرزا غلامرضا اصفهانی می‌نوشت؛ به ویژه در سیاه مشق‌هایش می‌توان نتیجه سال‌ها تلاش برای خلق آثار بدیع را دید.

عکس روز

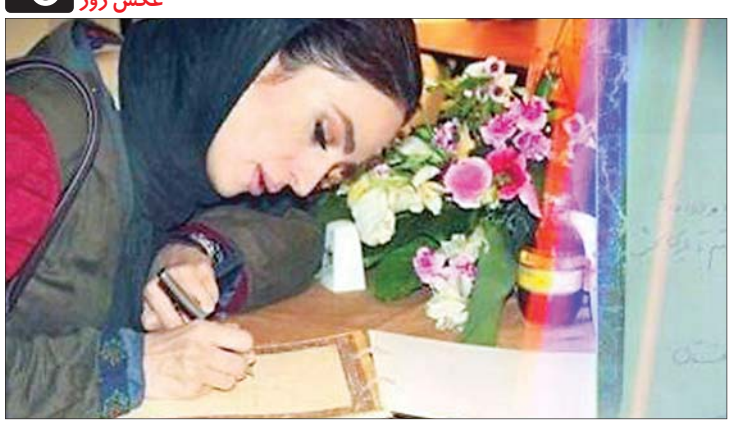

عسل بدیعی بازیگر سینما که در نخستین نقش سینمایی‌اش نقش کسی را که در انتظار اهدای قلب بود بازی کرد این نقش را با اهدای اعضایش پس از مرگ جاودانه کرد. او اردیبهشت ۹۱ در بیمارستان مسیح دانشوری فرم اهدای عضو را امضا کرد. این عکس در زمان دریافت کارت اهدای عضو گرفته شده است.

یاد یاران

«ما» فیلمفارسی هستیم!

سعید عقیقی
منتقد

... آدم مهمی نبود؟ به گمانم نسبت به کاشفان «فیلم خفن»، «دستگاه توطئه‌یاب»، «استقبال مخاطب»، «ساختار فیلمفارسی»، «فیلم معناگرا»، «تاویل دلوزی از عینیت سوژگانی لکانی»، و «پاکت تهیه‌کننده» حتما مهم‌تر بود و بیشتر سینما می‌دانست. دست‌کم به سینمای ایران آموخت که «کن» را «کان» تلفظ نکند. یک واژه ساخته که هنوز برای بخش عظیمی از محصولات دیروز و امروز سینمای ایران (و تمامی سینمایی‌نویسان منتسب به هفت گروه فوق‌الذکر) کاربرد دارد. در دوره بالای ۷۵درصد بی‌سواد که تماشاگرش سر فیلم کسوف آنتونیونی «کفتر» می‌پراند و نشریه‌ای که عکس همان فیلم را روی جلدش چاپ می‌کرد توقیف می‌شد (و همان عکس اگر بدل به آفیش فیلم می‌شد اشکالی نداشت)، اتوبوسی به نام هوس را به ضرب رقص مهوش تحمل می‌کرد و برای پایین کشیدن رودخانه ژان رنوارو بالا بردن چند باره «آقا موچول» شیشه می‌شکست، نامه نوشتن در هنر و سینما و اظهار شرمساری کردن حرمت داشت. راستی اگر کاووسی منتقد سطح پایینی بود و چیزی از سینما نمی‌دانست و همه فیلم‌ها را به یک چوب می‌راند، نظرش چه اهمیتی داشت؟ خودش در سرمقاله هنر و سینمای نوروز ۱۳۴۰ می‌نویسد: «هنر و سینما برعکس آنچه ممکن است اندیشیده شود یا مورد توقع واقع شود، سعی ندارد معرف بی‌ارزشی‌ها باشد... تمایل اکثریت خوانندگان به حوادث حاشیه سینما... و همچنین ایجاد مانع از طرف بعضی وزارتخانه‌ها و اداره‌های نگاهبان «حسن اخلاق» چگونه ممکن است ادامه کار را مشکل نسازد... از ما نخواهید که این فیلم داخلی یا آن کالای سینمایی خارجی را که فاقد هرگونه اصالت است، مورد بحث قرار دهیم.» و این بحث هنوز ادامه دارد. قانون بقای فیلمفارسی مثل قانون بقای ماده و انرژی است: از بین نمی‌رود و نابود نمی‌شود، فقط شکلش تغییر می‌کند. امروز کاووسی مرده و فیلمفارسی زنده است. تمام ابزارها را هم در اختیار دارد. رقیبی هم ندارد. پس مشکل چیست؟ شاید این باشد که - به قول کاووسی - فیلمفارسی، نه فیلم است و نه فارسی، و برخلاف ادعای بعضی از دست‌اندرکارانش که هنوز سینما را سینَما تلفظ می‌کنند، ماندگاری در نوشته‌ها و ذهن‌ها به اندازه (و شاید بیش از) سود فیلم‌ها اهمیت دارد. اما درس بزرگ کاووسی برای ما، این است که فیلمفارسی تنها درون فیلم نیست. در شیوه زندگی و نگاه ما به دنیا، رابطه‌مان با یکدیگر، باورهایی که دم به دم تغییر می‌کنند و حتی در همان دو فیلمی که کاووسی ساخته بود، به تمامی حضور دارد و سبب می‌شود که حتی با خواندن «کسی که مثل هیچ‌کس نیست»، بی‌آنکه بخواهیم بدانیم شاعر از زبان که سخن می‌گوید، به این نتیجه می‌رسیم که «چقدر سینمای فردین خوب است.» ما بیش از آنچه گمان می‌کنیم، فیلمفارسی هستیم.